

# تاریخ تعلیم و تربیت ایران

از قرن هفتم تا قرن دهم

بقلم آقای ذبیح الله صفا

۷

**توبه و بیعت**  
دخول سالک در خانقاه تشریفاتی داشت که در همه جا عملی  
میشد. اولین قدم تربیتی که سالک بر میداشت توبه کردن و  
پاک شدن از تمام معاصی و شهوات بود، طریق توبه چنین بود که شیخ آیه توبه بر  
مرید تازه وارد میخواند و آیه توبه اینست «وتوبوا الی الله جمیعاً آیه المؤمنین  
لعلکم تفلحون. یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً» و مرید میگفت که  
توبه کردم. باز گشتم از جمیع ملامهی و مناهی و هر چه مخالف سخن حضرت حق  
سبحانه و تعالی و حضرت رسول خدا و حضرت ولی خدا صلوات الله علیهم است  
رجوع کردم از هر چه رضای حق تعالی در آن نیست استغفرالله من جمیع ما کره الله  
قولا و فعلا و خاطراً و نظراً و ظاهراً و باطناً.

بعد از این مقدمات شیخ از مرید بیعت میستاند. و برای اینکار اول آیه بیعت بر  
وی میخواند و آیه بیعت دو است: ۱ - ان الذین یمایعونک انما یمایعون الله یندالله  
فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیأتیبه  
اجراً عظیماً. ۲ - لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یمایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی  
قلوبهم فانزل السکینة علیهم و اصابهم فتحاً قریباً. و سپس دست او را میگرفت و  
میگفت بگو بیعت کردم و در سلسله اهل فنوت و ارباب طریقت در آمدم و از هر چه  
مادون حقست بپریدم و باهل حق پیوستم.

بعد از این بر کلمه طریقت بر مرید میخواند و برخی گفته اند که کلمه

طریقت باید بر توبه مقدم باشد و کلمه طریقت اینست : لا اله الا الله تعبداً ورقاً و محمد رسول الله ایماناً و صدقاً و علیاً ولی الله حقاً .

معمولاً در وقت توبه کردن مرید دست مراد را می‌گرفت . آداب دست گرفتن چنین است که چون پیر دست مرید را بگیرد باید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید و درود بر پیغامبر خدای فرستد و باید انگشت بزرگ پیر بمقداریک انگشت پهنای زاید باشد و در حالی که دست گرفته میشود باید که دست راست پیر و دست راست مرید بهم استوار بود و دو دست چپ پیر و مرید هر یک بهلوی دست دیگر خود باشد پس در این هنگام طرف راست و چپ خود نظر کرده برادران طریقت را که در آنجا حاضرند گوید که درویش فلان صفای نظر شماست .

قبل از برآوردن مراسم تسبیحات توبه مرید باید تحقیق کرد که مرید حاکم است یا نه و در صورتیکه دست بگیرد دعه سه یا نه و چون موقع توبه و دست گرفتن از پیر بیهوشی را خیر می‌کند که در مجلس حاضر شوند و پیر و هر طریقت و مرید جمله‌گی بر و زانو از ادب می‌نشسته و در مجلس قدری آب و نمک با آلوده و سجاده‌ای رو بقبله چنانکه بعد خواهیم دید حاضر می‌کردند و ظهراً در همین مجلس هم میان بستن برای صوفیه ، چنانکه برای فقرا و قتیان هم معمول بود و ما در تربیت فقرا شطری از آن دیده‌ایم و در تربیت قتیان نیز بتفصیل خواهیم دید ، معمول بوده است . معمولاً قبل از توبه مرید باید غسل کند و نیت غسل چنین است « اغتسل الفحش و الفسق و الفساد و النسیان و جمیع المناهی تقریباً الى الله تعالی كما قال الله تعالی توبوا الى الله توبة نصوحاً »<sup>۱</sup>

کسی که توبه می‌کرد نباید آنرا بشکند و الا بنفرتن شیخ و نفرت سالکین گرفتار میشد و بمقوض جمله‌گی آنان می‌گردید<sup>۲</sup> و معمولاً کسی که توبه می‌کرد و در صف درویشان در می‌آمد باید علامتی خاص داشته باشد و آن عبارت بود از جامه اهل تصوف و کلاه که ذکر آن بعد خواهد آمد .

توبه را از نظر تربیتی در تصوف منافع فراوانست زیرا این مرحله اولین قدم گذشت از سر تعینات و تشخیصات و شهوات و تسلیم برضای واجب میباشد و از همین قدم است که سالک باضائه باطن آغاز میکند. او حدی در باب توبه و منافع و لوازم آن در تصوف مبحثی طویل دارد که ما از راه لزوم بنقل منتخبی از آن در اینجا میپردازیم:

شستن جان و تن ز ظلمت عمار	نتوان جز بآب استغفار
دست وقتی بتوبه دانی برد	که ز اوصاف بد توانی مرد
تا دلت را ز غیر او رنگیست	پیش راهت ز شرک خرسنگی است
دست دادی که تو به کردم زود	دست دادی و دل نداده چه سود
توبه کان تن کنند نمازی نیست	کار بیدل مکن که بازی نیست
توبه چون باشد از خلاها دور	از محبت بدل در آید نور
توبه اول مقام این راهست	آغزینش محبت شاهست
توبه را با سلوک این هنجار	همچو یرهیزدان و داروی کار
رخ چو در توبه آوری ز گناه	توشه از درد سازوگر به و آه
بازگرد از در هوی و هوس	بطریقگی که تنگری از یس
نه که چون تو به از گناه کنی	باد پندار در کلاه کنی
بر نهی میزور و کلوته بسر	دل بی سیم و چشم در پی زور
از سر اینها تا بدر نرود	درمنه پای ثابت سر نرود
دست پیمان بده باین مردان	دست دادی مباحث سر گردان
در مپاور به عهد ایشان دست	چنانکه این عهد را شکست شکست
خود نباید بکوی توبه گذشت	آنکه بکروز باز خواهد گشت
توبه آنرا بده که دل دارد	ورنه فردا ترا خجیل دارد
مستان از مرید بیدل دست	که قلم دور شد ز بیدل و مست

**ریاضت و مجاهدت** بعد از توبه و در آمدن در صف اهل طریقت سالک باید

شروع بر ریاضت و مجاهدت کند. مقصود از ریاضت و مجاهدت

صافی کردن دل از زنگ هواجس و آماده ساختن آن برای درک حقایق است و

برای ریاضت طرق مختلف است. معمولا سالک از هنگام دخول در طریق سلوک

آنچه را که مقوی نفس اماره و محرک شهوات حیوانیه باشد ترك میگفت و ملاحیوانی

بهیچ روی نمیخورد، تسلیم و رضا را از لوازم کار خود میساخت، عادت بسختی را

بیشه و شعار خود مینمود، لباس بشمینه میپوشید و تن را بمحنت و سختی میبداخت.

دایم در ذکر و فکر که شرحش بیاید بسر میبرد، اربعین (چله) می نشست، عبادت بیش از حد معمول میکرد، روزه زیاد تر از حد طاقت مردم عادی میکرد چنانکه منقولست که شیخ صفی الدین هفت روز یکبار افطار میکرد، علاوه بر این جمله کارهای سخت و هولناک میکردند چنانکه شهوراست که از ریاضتهای ابوسعید ابو الخیر این بود که خود را در چاهی چندان ننگو نسا می داشت تا یکبار قرآن را ختم کند<sup>۱</sup>. دوره ریاضت گاه بسیار بطول میانجامید چنانکه همین ابوسعید چهل سال تمام ریاضت و مجاهدت کرد<sup>۲</sup>. پس از مدتی ریاضت، چون شیخ بصافی شدن آئینه دل ریاضت کشنده یقین حاصل میکرد آنگاه او را از ریاضت باز میداشت و بعضی از شیوخ مانند ابوسعید دوره ریاضت را کمتر از چهل سال نمی دانستند<sup>۳</sup> و عده ای پس از رسیدن بمنظور و مقصود صوفیه که گفته ایم دست از ریاضت باز میداشتند و چون مردم معمولی زندگی میکردند و عده ای نیز مانند شیخ صفی الدین حتی در دوره شیخی نیز ریاضت را ادامه میدادند و مانند سالکین اغلب در ریاضت و خلوت بسر میبردند<sup>۴</sup>.

معمولاً کسی که بشدت در دل هوای وصول بمبدأ انوار وجود داشت یعنی مخواست صوفی حقیقی و شیخی بزرگ شود مدتی پیش از آنکه بخدمت مراد رسد بر ریاضت مشغول میشد و اول از نماز و روزه و عبادت متوالی متمادی شروع میکرد. پس از این مقدمه چون بخدمت پسر میر رسید بفرآخور حال بر ریاضتهای دیگر میپرداخت ولی گاه پسر چون مرید خود را مستعدتر از آن می یافت که از راه ریاضتهای شدید او را بر ادم مقصود در آرد و با آنکه ریاضتهای سابق او را کافی میدید بنزول ریاضت او همت میگماشت چنانکه شیخ صفی چون شیخ زاهد گیلانی رسید هر هفت روز یکبار روزه بگشود و شیخ او را امر کرد تا هر سه روز یکبار روزه بگشاید و پس از چندی امر کرد تا هر روز افطار کند و همینطور شیخ صفی الدینی حیوانی نمیخورد ولی شیخ زاهد پس از مدتی ریاضت و پرا لایق آن دید که بخوردن حیوانی آغاز کند و از این روی اول

۱ - اسرار التوحید ص ۲۲ .

۲ و ۳ - اسرار التوحید ص ۴۰ .

۴ - صفوة الصفا ص ۲۸۵ .

از بال مرغ شروع کرده و تدریج بیشتر ساخت و «مشایخ را حکمتی باشد که چون در سالک تفرس آن نمایند که او را ریاضت و مجاهدت فرمایند، ریاضت و مجاهدت فرمایند، و اگر بر عکس بتواند باید فرمودن آن فرمایند که ترقی حال ایشان در آن داند»<sup>۱</sup> اما بسیاری از تازه کاران را که در آنان استعدادی چنانکه باید نمی یافتند در ریاضت میداشتند تا بسبب ریاضت استعدادی بدست آرند و لایق می یابند.

ریاضت را سالک در زاویه ای که باو در خاتمه داده میشد و در آن «خلوت میکرد» شروع مینمود و معمولاً برای هر کس در دوره ریاضت اقلایک چاه (اربعین) وجود داشت و چون اربعین با توفیق اختتام می یافت پیرو را بچشم یکی از شاگردان خاص خود مینگریست. ممکن بود اربعین یکی باشد و یا متعدد، و این بسته با استعداد سالک بود.

در اینجا باید بخاطر داشت که ریاضت چون مستلزم زحمات فراوان روحی و جسمی است بر اشخاصی که نیروی آن نداشته باشند و خاصه بر پیران گران آید و برای ایشان مورث خطرات است. از این جهت است که پیران را اولاً بر اثر ضعف و ثانیاً در نتیجه رام و دمن نفس ریاضت نمی فرمودند و این بزاز گوید: «... در این معامله عادت اهل ارشاد باشد که کسانی را که بدن پیری رسیده باشند ریاضت نفرمایند چه نفس ایشان قوی شده باشد و قوت دفع نفس ضعیف گشته»<sup>۲</sup>

در ضمن ریاضت احوالی بر مرید طاری میشد از قبیل واقعه، حال، قبض، بسط، تواجد، وجد، وجود، صحو، سکر، ذوق، شرب، تجلی، محاضره، مکاشفه، مشاهده، معاینه، تلویح و تمکین<sup>۳</sup> و برای اینکه مبدا این احوال نتیجه

۱ - صفة الصفاص ۲ - ابضاص ۵۵

۳ - در شرح احوال مزبور چون مبنای این مقاله بر تفصیل نیست و نیز بی هیچ تفسیری از آن نمیتوان گذشت طوری اختصار کوشیم: واقعه آن است که سالک در سعی و اکتساب در منازل خود بین النوم و اليقظة غسرات اشکال و الوان پیدا کند و در آن باب تعقل کند و چون آنرا بهالم صورت آورد آنرا واقعه گویند اما عقل را در حال دخالتی نیست و از نیروی حال اکتسابی نمیباشد و چون ورود حال باشد عقل را مدخلی نتواند بود و صاحب حال دائم در ترقی و تلویح است ولی چون انواع انوار متجلیات در صاحب حال تأثیر نکرد و او را هیچگونه

القاآت شیطانی باشد بر مرید بود که بکا بک آنها را بر شیخ عرضه کند . شیخ نیز در آنها با نظردقت مینگرست و مرید را آگاه میکرد ، پس اگر از هوا جس نفسانی بود مرید ناچار بمبالغه در ریاضت و خاموش کردن نفس میپرداخت و اگر جز این بود با امیدواری بادامه ریاضت تا حدی که لازم بود مبادرت میکرد و یا خود از ریاضت بامر شیخ دست میکشید . گاه نیز برخی از تازه کاران که بر اثر ریاضتهای شدید و یا در نتیجه استعداد زیاد دارای روحیات عالی میشدند باحوال و آثاری بر میخوردند که شیخ از بیان آنها عاجز میشد و در این حال شیوخ فوراً بعمل خود

رسانید و یگرنگ و بک جهت گرداند آنگاه از تلویح و ترقی از سال بحالی دیگر میرهد و در احوال متمکن میشود و این را تمکین گویند . قبض گرفتن دل است و بسط مقابل آن و این دو حالت در طول سلوک در نتیجه خوف و رجا نسبت بذات الهی حاصل شود و قبض و بسط تصرف الهی است در دل سالک اما دلی که هنوز نصفیه آن تمام نشده باشد پس قبض و بسط تنها در اثر تصرف الهی حاصل شود نه بر اثر تصرف نفسانی و از اینجاست که صاحب قبض و بسط در سلوک مقامی عالی است و سالکرا در سلوک این هر دو باید تا قطع منازل تواند کرد **قواجد** مبتدیانست و **وجد** متوسط را و **وجود** منتهی را . اهل تواجد را افسردازی است چون کسایرا که تازه از بستر بیماری برخاسته باشند چه اگر چند اوزا دل از مرض بیرون آمده اما صحت و قوت تمام نیافته است و از این جهت است که لرزش و افسردار و حالت او در سماع و « وقت » اندکی بتکلف نزدیک است و خود را بقهر و اختیار بر انگیزاند اما وجد کسی راست که مساوب الاختیار باشد و دل او از مرض بصحت آمده حرکت او در وجد و در سماع بیخودانه است و حتی گاه گاه بیخبری او از جسم بجائی میرسد که اگر عضوی از وی برسد از آتش آگهی نباشد تا آنکه بحالت طبیعی بر گردد و از اینجاست که صاحبان وجد را در حال سماع حرکات عجیب و حتی گاه مضحك که صوفیه از آن برقص تعبیر می کنند دست می دهد اما صاحب وجود کسی است که از این حالت بتمکن و اختیار بازگشته است و تمام حرکات و افعال او چه در حال سماع و چه در غیر آن در دست خود اوست . - شرح **صحو** و **سکر** قبلا گذشته است . **ذوق** و **شرب** از نتایج تجلی و کشف اندو تجلی یا نوربست و یا صوری ، اگر نوری باشد از ظهور او ادراک معانی و ادراک موارف حاصل آید و چون شخص از آن بار آبدذوقی و سروری در او باشد و تجلی صوری ظهور شاهد معانی و کشف و مشاهده آنست و بر وقت آن لذت چشیدن وصال حاصل آید و از دیدن و وصال آن شرب لازم شود و این شرب با شراب ظهور است که عوالم مومنان و صوفیان راست و با شراب عشق است که خواص عباد راست و با شراب معرفت است که خاص لخاص عباد راست . بشراب شراب ادلی تمنای وصال و بدومی ترك ماسوی و وصول و بسومی ترك همه لذت و معرفت حق حقیقت حاصل آید و شرب هر کس بقدر حوصیة اوست - تجلی

اعتراف میکردند و میگفتند که این مرتبه هنوز ما را داده نشده است و مریدان را بشیوخی بلند مقامتر رهبری میکردند و این معنی در احوال صفی الدین و توسل او بشیوخی که قبل از شیخ زاهد بآنان رسیده است بخوبی بر میآید.

سالک در ضمن سلوک سفرهائی و قطع منازلی میکند :

چون سالک در مراتب اولیه سلوک خود یعنی در حال سفر از خالق بحق باشد به تمنا کردن هواجس نفسانی و قوای جسمانی و تسلیم بعقل که در اوایل عمر عاجزان را راهبر و نگهدار است، حاجت دارد و اسباب تخریب بدن و اضمحلال نفس فراوانست مثل انواع ریاضیت و سیاحت و عبادات و اولین شکستی که بنفس وارد آید دخول سالک در سلوک و مقبول شدن از طرف شیخ و توبه کردن بدست او و تلقین گرفتن از وی است و سالک از این پس اندک اندک بمدد شیخ میتواند بر نفس خود غلبه یابد تا آنکه یکباره ر آن مساط گردد و چون سالک در این مرحله با خطرات فراوان مواجه است شیخ باید از مقامات خود نزول کرده و در ردیف او در آید و با وی بمناسبت حال او سخن گوید و او را بخطایای خود واقف سازد. چون این سفر بآخر رسید سفر دوم یعنی سفر از حق و خالق بحق و سپس از حق بحق شروع میشود و سالک باید در این مرحله یکباره تمام قوای نفسانی را

کشف عطا و پوشش حق تعالی است که بر بنده طاری شود و تجلی باوواع است مانند تجلی نوری و صوری که گذشت و تجلی لطفی و تجلی فہری و جلالی و تجلی قہری و جلالی چون بر بنده عارض شود فنا و جو بشریت و رسوم جسمانی بر اولازم آید و تجلی لطفی و جمالی شخص را از او میسزاند اما دارنده و پروراننده میسازد. - محاضرہ حضور دل است یعنی انقطاع سالک از پیرا کندگی که انقطاع از حق است و این مقدمہ مکاشفہ است و مکاشفہ کشف اشیاء و اسرار آنست بر سالک و بر مقام عالیتر مکاشفہ کشف انوار تجلیات و کشف صفات الہی است. مشاهده عبارت است از دیدن حقیقت حق باعیان و صاحب مشاهده را در شہود حق هیچ داعیہ و شائبہ شکی نیست و مشاهده نیز بحسب قرب وصال و بمد صاحب مشاهده متفاوت است و آئینہ دل هر کس کہ صافی نباشد بیشتر معکاس انوار حقیقت میشود. اما معاینہ بالا تر از مشاهده است چه در مشاهده جاوہ شاهد است بلباسهای گوناگون و همین تغییرات گاہ باعث حیرت میشود ولی معاینہ دیدن شاهد است از نزدیک لیکن معاینہ کلی هیچگاه حاصل نیابد - شرح تلوین و تمکین قبلا گذشتہ است.

اقتباس از صفوۃ الصفا کلمات صفی الدین ص ۱۶۲ - ۱۸۹

در خویش بکشد و از آن هیچ بر جای نگذارد تا بداند آنجا که آئینه ضمیر صافی گردد و خانه دل چنان آبادان و پاک شود که صاحب خانه را در آن یارای ورود باشد.

این سفر را منازل فراوان است و عدد آن بسته است به تجلی ذات واجب باسماء خود بر سالک، و نیز در همین سفر است که جمیع عقائد باطل و مذاهب مختلف مانند: غلو، اعتزال، جبر، تفویض، حلول، اتحاد، وحدت، اباحت، الحاد، نفی حشر، اثبات معاد، انکار نبوت، اثبات آن، اعتقاد بدو مبداء برای عالم (نور - ظلمت)، تصور مبدأیت نور برای جهان، ظهور ذات واجب در اشکال و صور موهومه یا واقعه، تجلی ذات الهی به بعض از اسماء خویش بر سالک چنانکه در روی حلول کرده باشد (و در اینجا است که عقیده حلول پیدا میشود و قول شاعر مصداق پیدا میکند که گفت: انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حملنا بدنا)، تجلی کاملتری که رافع ثنویت و موجد عقیده اتحاد باشد، و بهمین گونه ظهور واجب مداومت می یابد تا آنجا که سالک جز او همه چیز و حتی خود را فراموش مینماید و در اینجا است که سخنانی چون «لیس فی جبتی سوی الله» و «انا الحق» و «سبحانی ما اعظم شأنی»، پس از این مرحله وجود واجب با اسم واحد بر او و ما سوای او تجلی میکند و مراتب و تعینات از نظر سالک یکباره محو میشود.

چون این سفر دوم با آخر رسید سفر سوم شروع میشود و آن سفر «بحق در حق» است و در آن از سالک عین و اثری بر جای نمیماند و یکباره در ذات واجب محو و قانیست. پس از این سفر سفر «بحق در خلق» که آخرین مقامات سالکین و نهایت سیر سائرین است و بحسب سعه وضیق و تمکن و تلون در این مقامات سالک و اولیاء و پیامبران بر یکدیگر بر تری دارند. در این سفر بقاء در قناء است و در آن جمال وحدت در مظاهر کثرات مشهود میشود و در عین لحاظ کثرت وحدت محفوظ میماند و در عین مشهود وحدت و جمال حق اول حفظ مراتب و حدود آن میسر است در این سفر انانیت جز برای ذات واجب بر جای نمی ماند و سالک همه چیز را از خدا می بیند.